



بازیکن انتخاب کنند. با این کار البته موقعیت خود باشگاه‌ها هم در خطر قرار گرفت چون بازیکنان بااستعداد حالا دیگر ارزش خود را می‌دانند و به همراه مشاوران‌شان یاد گرفته‌اند که چطور از این بازار بزرگ، پول در بیاورند.

همزمان با انتقال قدرت از فدراسیون‌ها به باشگاه‌ها و بعد به بازیکنان و مدیر برنامه‌های‌شان، روش‌های پیگیری مسابقات هم تغییر کرده. ۳۰ سال پیش فوتبال قبل از هر چیزی ورزشی ورزشگاهی بود. حضور تماشاگران در ورزشگاه برای اقتصاد یک باشگاه بسیار حائز اهمیت بود. فقط چند مسابقه از تلویزیون پخش می‌شد و به همین دلیل گفت‌وگوهای فوتبالی اغلب بر اساس توصیفات دست اول روزنامه‌نگاران یا حامیان حاضر در ورزشگاه شکل می‌گرفت.

با افزایش ضریب نفوذ تلویزیون، چشم‌انداز جدیدی برای فوتبال پدید آمده. فوتبال دیگر چیزی نبود که برای ما توصیف شود. چیزی بود که خود ما تماشا می‌کردیم. تماشاگران عادی حالا دیگر خودشان کارشناس شده بودند.

\*\*\*

ژان پل سارتر، فیلسوف فرانسوی در سال ۱۹۶۰ میلادی در کتابش گروهی از افراد را توصیف می‌کرد که در ایستگاه اتوبوس منتظر ایستاده‌اند. آنها درست در کنار همدیگر ایستاده‌اند بدون اینکه همدیگر را نگاه کنند. هیچ‌کس در مورد فکری که در کله دیگران است علاقه‌ای ندارد. شاید آنها دارند به بچه‌شان فکر می‌کنند یا صبحانه. یا اینکه شاید به اتوبوسی که قرار است آنها را سر کار ببرد. آنها شکل یک گروه را دارند ولی متحد نیستند.

در صورتی که اتوبوسی نباید یا دیر بیاید، احساس مشترکی در آنها شکل می‌گیرد که می‌تواند متحدشان کند زیرا چه کسی می‌داند اتوبوس بعدی کی می‌رسد؟ و چه اتفاقی می‌افتد اگر اتوبوسی که می‌رسد پر از جمعیت باشد و یا فقط برای چند نفر از آن افراد منتظر جا داشته باشد؟ این می‌تواند باعث اختلاف در تسمه زندگی یا به قول

سارتر سریالی بودن زندگی شود.

این اختلال لزوماً باعث ایجاد شادی یا اجماع نمی‌شود بلکه آزادی انتخاب می‌دهد.

فوتبال آینه دنیا نیست بلکه بخشی از آن است. فوتبال هم مثل سایر مسائل، تکامل می‌یابد و به طور مداوم توسط مردم شکل می‌گیرد. بازیکنان، مربیان، سرمایه‌گذاران، مدیران و حتی یک قانون جدید در آیین‌نامه می‌تواند اساس بازی را تحت تأثیر قرار دهد.

فوتبال اقیانوسی از اجبار است و قطراتی از آزادی. ما (هواداران، بازیکنان، مربیان، داوران، رهبران، رسانه‌ها، اسپانسرها، فعالان و کارمندان) همگی در کنار همدیگر ایستاده‌ایم درست مثل همان ایستگاه اتوبوس. هر روز، بیشتر وقت‌ها اتوبوس سر موقع می‌رسد و فضای ایستگاه اتوبوس بی تفاوت باقی می‌ماند.

اما به ندرت این فضا ممکن است با اختلال روبه‌رو شود. شاید شرکت اتوبوسرانی بخواهد اتوبوس‌ها را دو طبقه کند و طبقه بالا را در اختیار مرفهین بگذارد. شاید راننده مست باشد. شاید یکی از افراد منتظر صف را رعایت

نکند. اینجاست که وقت تصمیم‌گیری و عمل فرا می‌رسد. یوتیوب پر است از صحنه‌هایی که پیه، مدافع وسط سابق رئال در حال انجام حرکات خشونت‌آمیز است.

محبوب‌ترین ویدئو در مورد او ۳ و نیم دقیقه است و و بیش از ۳ میلیون بار دیده شده. یک ویدئوی دیگر که عنوان «پیه-شر خالص» را بر پیشانی دارد یک و نیم میلیون بیننده داشت. باورش سخت است اما طرفداران فوتبال خشونت را دوست دارند و جدیداً بیشتر هم به آن علاقه‌مند شده‌اند چرا که حوصله‌شان سر رفته. شاید چون از انتظار برای اتوبوس خسته شده‌اند. با اینکه امروزه، اتوبوس‌ها زیباتر شده‌اند و برای همه جا دارند.

در ۳ دهه گذشته فوتبال خود را از بندهای قدیمی رها کرده. درآمدهایش افزایش یافته، مرزها را حذف کرده، خشونت را کاهش داده، جهانی‌سازی را پذیرفته ولی انقلاب را در همان مرحله به پایان رسانده.

در حین برگزاری جام جهانی ۲۰۱۹ زنان در فرانسه، ما چیزهایی که در این مدت فراموش شده را دوباره به یاد آوردیم.

لحظاتی از اعتراض به مسائل بیرون از زمین. مثل

الهام علی اف، رئیس جمهور مستبد آذربایجان  
آرزو داشت تا رژیم ستمگر خودش را با فوتبال  
نیک جلوه دهد و چون یوفا مایل به همکاری با  
او بود؛ با اینکه دیده‌بان حقوق بشر و گزارشگران  
بدون مرز، گزارش‌های ناخوشایندی از اوضاع این  
کشور مخابره می‌کردند. یک روایت کاملاً آشنا  
که بارها و بارها توسط حاکمان و فدراسیون‌های  
ورزشی دیگر تکرار شده.

مگان رایپینو که با نخواندن سرود ملی به دونالد ترامپ اعتراض کرد. یا تصمیم آدا هگر برگ، برنده توپ طلای ۲۰۱۸ زنان که تصمیم گرفت بخاطر اعتراض به فدراسیون فوتبال نروژ که از نظر او شأن تیم زنان نروژ را حفظ نکرده، در خانه بماند.

و یا مارتای برزیلی که بعد از شکست مقابل فرانسه میزبان در مرحله یک‌هشتم نهایی تصمیم گرفت به جای مصاحبه‌های معمول، یک مونولوگ با دختران جوان سرزمینش داشته باشد در مورد حق و حقوق‌شان. مارتا قاعدتاً می‌دانست که شاید این حرف‌ها برای او حاشیه درست کند اما این تصمیم را گرفت. نکته این است که ما می‌توانیم با فمینیسم رایپینو، تحریم هگر برگ و یا کمال‌گرایی مارتا اختلاف‌نظر داشته باشیم اما امکان ندارد با لیونل مسی و رونالدو مخالف باشیم چرا که آنها اساساً درباره چیزی نظر نمی‌دهند که مخالفتی را برانگیخته کنند. این دو ابرستاره دنیای فوتبال مردان، خودشان را محدود به فوتبال کرده‌اند و ظاهراً به چیزی جز تعداد

در ۳ دهه گذشته فوتبال  
خود را از بندهای قدیمی  
رها کرده. درآمدهایش  
افزایش یافته، مرزها را  
حذف کرده، خشونت را  
کاهش داده، جهانی‌سازی  
را پذیرفته ولی انقلاب را  
در همان مرحله به پایان  
رسانده

گل‌های‌شان فکر نمی‌کنند.

در زمانی که فوتبال به وسیله میلیون‌ها تلفن هوشمند و صدها رسانه بین‌المللی پوشش داده می‌شود و مورد بحث قرار می‌گیرد، مردان مورد بحث به طرز عجیبی ساکت هستند.

در قرارداد آنها ذکر شده که باید در نشست‌های خبری و مصاحبه‌ها شرکت کنند اما آنها هیچ نظری ندارند. وقتی در داخل زمین با یکدیگر بحث‌شان می‌شود، لب و دهان‌شان را می‌پوشانند و هنگامی هم که سرانجام تن به مصاحبه می‌دهند، جواب‌های کلیشه‌ای که توسط باشگاه‌ها و روابط عمومی آنها دیکته می‌شود را بازگو می‌کنند.

\*\*\*

فوتبال از نقاط تاریکی گذشته تا به چیزی شبیه به امروزش تبدیل شود. بعد از حادثه هلیزبرو که منجر به کشته شدن ۹۶ هوادار لیورپولی شده، مجله اکومونیست تیتل زد: «بازی مُرده». اما بازی نمرده بود. فقط به حمایت احتیاج داشت و سرانجام با شوک الکترونیکی که توسط سیاستمداران سرمایه‌های بین‌المللی تأمین شده بود، احیا شد.

در سال‌های بعد هم البته همچنان بربریت در فوتبال وجود داشت. از جمله در سال ۱۹۹۲ که یک نوار ویدئویی از خشونت‌های داخل و خارج از زمین در ورزشگاه‌های انگلیس دست به دست می‌شد و شامل ۷۵ دقیقه تصویر از کارهای کثافت‌گونه بود. روزنامه سان در همان روزها تیتل زد: «آیا این واقعاً یک ورزش است؟»

ولی حالا همه اینها گذشته. خشونت‌طلبان از آن روز به حاشیه رانده شده‌اند اما هرازگاهی چهره زشت‌شان دوباره نمایان می‌شود. مثل بازی رئال با ختافه در سال ۲۰۰۹ که پیه، آن شرور بدنام، عصبانی شد و حریفش خاویر کاسکوئرو را هول داد. این عمل بازیکن پرتغالی برای او ۱۰ جلسه محرومیت به بار آورد تا نشان دهد چگونه قانون به ضرر شروران تغییر یافته.

امروزه البته مشاجرات جدیدی درباره شرهای درگیر با فوتبال به وجود آمده و شاید تشخیص سره از ناسره سخت شده باشد. فوتبال دوستان از یک سو نوع بازی منچسترستی را تحسین می‌کنند و از سوی دیگر انتقادات زیادی از صاحبان اماراتی باشگاه دارند. بالاخره کدامیک واقعی است؟ و مگر این دو در ارتباط با همدیگر نیستند؟ فوتبال هر روز شهروندان بیشتری را جذب خودش می‌کند. این بازی هیچ‌وقت به اندازه الان محبوب و البته مشکل‌ساز نبوده. هیچ‌وقت این تعداد از آدم‌ها درباره بازی‌های فوتبال با همدیگر گفت‌وگو نکرده‌اند. هیچ‌وقت نبوده که پول بیشتری نسبت به الان به فوتبال واریز شود. ستارگان فوتبال از همیشه بیشتر مورد ستایش قرار می‌گیرند. اما به طور همزمان، این بازی تبدیل شده به تئاتری جهانی و پر از توطئه که بیشترین تماشاگر در تاریخ دنیا را دارد. این بازی هرگز جامعه را متحد نمی‌کند اما در یک روز خوب و با یک جامعه بیدار و هوشیار، حتماً این اتفاق رخ خواهد داد. و این هنوز پایه و اساس فوتبال است.

نگاه تازه

## ارزیابی نقطه به نقطه براساس نقشه راه



سعید الهویی

مربی سپاهان

پیش از این در مورد ایجاد ارزش‌افزوده، پروسه استعدادیابی بازیکن و تولید بازیکن جوان مطابق با سبک و استایل بازی تیم اصلی صحبت کردیم. اجازه بدهید این بار برویم سراغ رأس هرم، یعنی تیم اصلی و سرمربی. به عنوان یک هوادار، کارشناس، روزنامه‌نگار و هر عنوان دیگری، عملکرد یک تیم و کادر فنی را بر چه اساسی می‌سنجید؟ قهرمانی یا برد در یک مسابقه دلیل موفقیت است و عدم قهرمانی یا شکست، دلیل عدم موفقیت؟ اجازه بدهید سؤال را مصداقی مطرح کنم: لیورپول در فصل جاری، بهترین تیم اروپا است. قهرمان فصل گذشته لیگ قهرمانان اروپا و قهرمان فعلی لیگ برتر انگلستان با فاصله‌ای بعید با تیم دوم. شما به عنوان یک هوادار و علاقه‌مند به فوتبال، به موفقیت کنونی این تیم نگاه می‌کنید ولی اجازه دهید که مسیر این موفقیت را برای شما ترسیم کنم:

فصل ۲۰۱۶-۲۰۱۵، لیورپول با برانندن راجرز در جایگاه هشتم لیگ برتر انگلیس ایستاد. یک شکست به تمام معنا. یورگن کلوپ وارد باشگاه شد تا فصل ۲۰۱۷-۲۰۱۶ با اهداف جدید شروع شود. پایان فصل و جایگاه چهارمی در لیگ برتر. فصل ۲۰۱۸-۲۰۱۷ و بازهم جایگاه چهارمی در پایان فصل و البته حضور در فینال لیگ قهرمانان اروپا. تغییرات در استراتژی، تاکتیک‌ها و بازیکنان جدید که براساس دیدگاه کلوپ خریداری می‌شدند. فصل سوم و قرار گرفتن در جایگاه دوم لیگ برتر و البته پیروزی در فینال لیگ قهرمانان اروپا. و امروز، در چهارمین سال حضور کلوپ، لیورپول کاملاً شبیه کلوپ شده است، ریتم بازی، تاکتیک‌ها و حتی رفتار بازیکنان در جریان بازی شبیه سرمربی این تیم شده است. این نقطه موفقیت است. جمله معروف کریستوف دام: آرزوی اصلی من در فوتبال، قهرمانی نیست بلکه لحظه‌ای است که هواداری که وارد استادیوم می‌شود بدون توجه به رنگ پیراهن و صورت بازیکنان، از فرم و شکل بازی یک تیم، متوجه بشود که تیم من کدام است. و حالا لیورپول در چهارمین سال حضور کلوپ به چنین نقطه‌ای رسیده است. اینکه تا چند سال بتواند در نقطه موفقیت و قله باقی بماند، موضوع دیگری است ولی نکته مهم و مورد اشاره در این مقاله، طی شدن روند موفقیت است. به زبان ساده‌تر، موفقیت یک پروسه است. قدم به قدم براساس برنامه برای رسیدن از نقطه A به نقطه B. مصداق‌اش یعنی رسیدن از رتبه هشتم به رتبه اول.

اگر بپذیرید که موفقیت یک پروسه است، این سؤال مهم برایتان ایجاد می‌شود که چگونه می‌توانید متوجه شوید در مسیر درست و ریتم صحیح در این پروسه برای رسیدن به موفقیت قرار دارید؟ جواب ساده ولی پیچیده است: ارزیابی نقطه به نقطه براساس نقشه راه.

توصیف این ارزیابی نیاز به دانش در حوزه برنامه‌ریزی بلندمدت و میان‌مدت و استفاده از جامعه آماری جهت بررسی و ارزیابی میزان پیشرفت در برنامه‌های مشخص شده است. به زبان ساده‌تر، باید برنامه و اهدافی مشخص تعیین گردد و اعداد و ارقام حاصل از آنالیز آماری عملکرد تیم به مدیریت در ارزیابی میزان پیشرفت در پیشبرد برنامه و یا تحقق اهداف یاری رساند. به طور مثال، اگر صرفاً قهرمانی در لیگ برتر یا لیگ قهرمانان اروپا، دلیل موفق دانستن یک مربی و تیم باشد، لیورپول و کلوپ بعد از سال دوم باید راه خود را از یکدیگر جدا می‌کردند و خبری از قهرمانی در اروپا در سال سوم همکاری و یا قهرمانی در لیگ برتر در سال چهارم نبود. فراموش نکنید در هر فصل، تنها یک تیم قهرمان لیگ می‌شود، پس قهرمانی یا عدم قهرمانی نمی‌تواند معیار مناسبی برای سنجش عملکرد تیم و سرمربی باشد. در یادداشت بعدی، به برنامه‌ها و معیارهای ارزیابی میزان پیشبرد برنامه‌ها خواهیم پرداخت.